

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۸

(صص ۱۱-۳۷)

نگاهی به وام‌واژه‌های گویشی در فارسی خراسانی

اسفندیار طاهری*

گونه‌های مختلف فارسی گفتاری که امروزه در خراسان ایران، تاجیکستان و شمال افغانستان صحبت می‌شود، بازمانده زبان فارسی دری هستند که در آغاز دوره اسلامی در این منطقه شکل گرفته، و رواج پیدا کرده‌است. در این گونه‌ها واژه‌هایی دیده می‌شوند که برپایه اصول زبان‌شناسی زبان‌های ایرانی نمی‌توانند فارسی اصیل به شمار آیند، بلکه وام‌واژه‌هایی‌اند که در اثر تماس زبانی فارسی با دیگر زبان‌های ایرانی که در گذشته و حال در این مناطق رواج داشته‌اند، وارد این گونه‌های فارسی شده‌اند. در مقاله حاضر، پس از مقدمه‌ای درباره چگونگی شکل‌گیری زبان فارسی در منطقه خراسان و زبان‌های کهنی که پیش از فارسی در این منطقه رواج داشته‌اند، خاستگاه احتمالی وام‌واژه‌ها در فارسی خراسان بررسی شده‌است، سپس با برشمردن تعدادی از وام‌واژه‌های ایرانی در فارسی خراسان و بررسی ویژگی‌های آوایی آن‌ها سعی شده تا خاستگاه این وام‌واژه‌ها در زبان‌ها یا گویش‌های ایرانی نشان داده شود.

واژه‌های کلیدی: فارسی خراسانی، گویش‌های ایرانی، وام‌واژه، وام‌گیری، تماس زبانی

مقدمه

امروزه گونه‌های مختلفی از فارسی گفتاری در منطقه خراسان بزرگ صحبت می‌شود. این گونه‌ها از نظر تاریخی بازمانده فارسی دری‌اند که در پایان دوره ساسانیان و آغاز دوره اسلامی در همین منطقه شکل گرفته بودند و سپس به دیگر مناطق ایران گسترش یافته، و پایه شکل‌گیری ادبیات غنی فارسی شدند. این گونه‌ها اکنون در مناطقی از داخل ایران مانند مشهد، بیرجند، گناباد، قاین، سبزوار و همچنین در خارج از ایران، در شمال افغانستان مانند بلخ و هرات، و در منطقه فرارود در تاجیکستان، بخارا و سمرقند رواج دارند؛ همه این مناطق در ادوار پیشین، در حوزه فرهنگی خراسان بزرگ قرار می‌گرفتند و خاستگاه فرهنگی مشترکی داشتند. زبان اولیه این مناطق در خراسان ایران پارتی، و در مناطق دیگر، گونه‌هایی مختلفی از زبان‌های ایرانی میانه شرقی بود که همگی با گسترش فارسی دری در این مناطق از میان رفتند. اما عناصری از زبان‌های از میان‌رفته در گونه‌های فارسی گفتاری این مناطق باقی مانده‌است که نمود روشن آن را در وام‌واژه‌های پارتی و سغدی در متون کهن فارسی می‌بینیم. اما گونه‌های گفتاری فارسی دری در این مناطق، در مسیر دیگری به حیات خود ادامه دادند و روند تحول آن‌ها از فارسی دری ادبی جدا شد؛ اما همچنان عناصری از این وام‌گیری را در خود نگهداشته‌اند که آن را در فارسی ادبی نمی‌بینیم. از سوی دیگر طی هزار سال اخیر، این گونه‌های گفتاری فارسی که در این نوشتار، فارسی خراسانی نامیده شده‌اند، در تماس با دیگر زبان‌های ایرانی رایج در پیرامون خراسان، مانند پشتو، بلوچی و گویش‌های مرکزی نیز بوده‌اند و بی‌گمان از این زبان‌ها تأثیر گرفته‌اند. هدف این مقاله برداشتن گامی نخست در شناخت و بررسی این وام‌گیری‌ها و دگرگونی‌های ناشی از تماس‌های زبانی در منطقه خراسان است. واژه‌های بررسی‌شده در این پژوهش، بیشتر

برگرفته از کتاب «فرهنگ گویشی خراسان بزرگ» (اکبری شالچی، ۱۳۷۰) است که شامل گزیده‌ای از فرهنگ‌های گونه‌های مختلف فارسی خراسان است. در کنار آن، دو فرهنگ «فارسی هروی» (فکرت، ۱۳۷۶) و «لهجه بخارایی» (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵) نیز به‌طور جداگانه مطالعه شده‌اند. در بررسی وام‌واژه‌ها لزوماً سعی نشده‌است ریشه‌شناسی کاملی از هر واژه داده شود، بلکه بررسی‌های ریشه‌شناختی با هدف بررسی خاستگاه واژه‌ها انجام گرفته‌است. پیش از بررسی وام‌واژه‌ها باید مقدمه‌ای درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری فارسی خراسانی و بستر تاریخی تماس زبانی و وام‌گیری در منطقه خراسان گفته شود.

۱. بنیاد نظری

۱-۱. شکل‌گیری زبان فارسی در خراسان

پیش از شکل‌گیری و گسترش فارسی دری در خراسان بزرگ، در بخش‌های مختلف این سرزمین گونه‌های دیگری از زبان‌های ایرانی رواج داشتند که اکنون از میان رفته‌اند. در شمال افغانستان در منطقه بلخ تا پایان دوره ساسانیان، زبان بلخی رواج داشت که به همراه سغدی، خوارزمی و ختنی در شاخه زبان‌های ایرانی میانه شرقی قرار می‌گیرد. اسناد نویافته‌ای که در دو دهه گذشته از این زبان به دست آمده‌اند و مربوط به قرن ۴ تا ۸ میلادی‌اند، نشان می‌دهد که زبان بلخی دست‌کم تا قرن دوم هجری همچنان در سرزمین بلخ رواج داشت (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۸۴). در فرارود، در منطقه سغد که شامل دره رود زرافشان و مناطق اطراف آن می‌شد، زبان سغدی از قرن دوم پیش از میلاد تا قرن چهارم هجری در این سرزمین رواج داشت، سپس با گسترش فارسی دری در فرارود از یک سو، و هجوم اقوام ترک‌زبان به آسیای

میانه و فرارود از سوی دیگر، به تدریج فارسی دری و ترکی ازبکی جایگزین آن شد. گویا این زبان تا قرن هفتم هجری همچنان در سمرقند و بخارا زنده بوده‌است. امروزه، تنها بازماندهٔ زبان سغدی زبان یغنابی است که در درهٔ رود زرافشان در تاجیکستان صحبت می‌شود (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۹۸-۱۰۴).

شواهد تاریخی نشان می‌دهند زبان‌های دیگری در مناطقی مانند فرغانه، اسروشنه و بخارا نیز صحبت می‌شدند که امروزه اثری از آن‌ها به دست ما نرسیده‌است. اما در خراسان کوچک، که همان خراسان امروز ایران باشد، در آغاز تا قرن ۵ و ۶ میلادی زبان پارتی رواج داشت. در این دوره در سرزمین ایران، دو زبان رسمی وجود داشت؛ یکی فارسی میانه در جنوب، و دیگری پارتی در شمال که هر دو، هم به‌عنوان زبان نوشتاری و ادبی، و هم به‌عنوان زبان گفتاری مشترک با پایگاه، دارای اهمیت یکسان بوده و کاربرد داشته‌اند. سنگ‌نوشته‌های پادشاهان نخستین ساسانی که هم‌زمان به دو زبان فارسی میانه و پارتی (و گاهی سه‌زبانه، با تحریری به زبان یونانی) نوشته شده‌اند، این امر را تأیید می‌کنند (لازار، ۱۳۸۴: ۱۲). در پاره‌متنی از آثار مانوی به فارسی میانه آمده‌است: مانی یکی از مبلغان مانوی، که سخن گفتن و نوشتن به زبان پارتی را می‌دانست، برای تبلیغ دین مانوی به ابرشهر فرستاد (برای این پاره‌متن، نک. Boyce, 1975: 40).

«ka frēstagrōšn andar halvān šahristān būd, xwand ō mār
ammo hammōzāg, kē pahlawānīg dibīrīh ud izwān dānist,
ō abaršahr frēstīd».

«هنگامی که فرشتهٔ روشنی (مانی) در شهرستان حلوان بود، مار آمو آموزگار را فراخواند که نوشتن و زبان پارتی می‌دانست و به ابرشهر فرستاد».

واژه *pahlawānīg izwān* «زبان پهلوانی»، به زبان سرزمین پارتی اشاره می‌کند که در فارسی میانه *pahlawānīg* گفته می‌شد؛ به معنی «منسوب به» *pahlaw* که نام سرزمین پارت در فارسی میانه (از فارسی باستان *parθawa* «پارت») بوده است. «ابرشهر» در متون جغرافیایی اوایل دوره اسلامی، نام کوره‌ای در خراسان بود که مرکز آن نیشابور بود و حتی خود نیشابور هم گاه به این نام خوانده شده است. این نکته نشان می‌دهد در ابرشهر به زبان پارتی‌ای صحبت می‌شد که مانی مبلغی آشنا به این زبان را به آنجا فرستاده بود.

مورخان و جغرافی‌دانان اوایل دوره اسلامی از رواج زبان‌های محلی دیگری در خراسان بزرگ سخن گفته‌اند. هرچند زبان سغدی با گسترش فارسی دری از رواج افتاده بود، اما به‌عنوان زبان اهالی سمرقند، تا مدت‌ها همچنان کاربرد داشت. در بخارا به زبانی که شبیه زبان سغدی بود، دست‌کم تا سده ۴ هجری، در مناطق روستایی صحبت می‌شد. اسروشنه زبان ویژه خود را داشت؛ در غرچستان که در افغانستان امروزی واقع بود، زبان خاصی رایج بود؛ در سال ۴۱۱ هجری در سرزمین غور تنها با کمک مترجم توانسته بودند با محمود غزنوی صحبت کنند. مقدسی در توصیف خراسان به‌صراحت می‌گوید که در هر منطقه از خراسان به زبانی سخن گفته می‌شد که با زبان مشترک -همان زبان فارسی دری- تفاوت داشت (لازار، ۱۳۸۰، ۵۱۵).

در گزارشی که در کتاب «الفهرست» ابن‌الدیم به نقل از ابن‌مقفع درباره زبان‌های ایران در اواخر دوره ساسانی آمده است، در کنار خوزی و سریانی، که روشن است زبان‌های غیرایرانی‌اند، از سه زبان نام می‌برد: «فهلوی» که آن را زبان سرزمین فهله یعنی ماد قدیم می‌داند که در اوایل دوره اسلامی به آن «جبال» گفته می‌شد، دیگری «فارسی» که زبان موبدان و علما بود و سوم «دری» که آن را زبان دربار تیسفون و

شهرهای مداین می‌دانند. پیداست که از دید ابن‌مففع، فارسی و دری گونه‌هایی متفاوت بوده‌اند. در واقع این دو زبان، دو گونه متفاوت از فارسی میانه در اواخر دوره ساسانی بوده‌اند. فارسی که گونه نوشتاری فارسی میانه بود و به‌عنوان زبان ادبی و مذهبی در نوشته‌ها به کار می‌رفت و در تمام دوره ساسانیان و اوایل دوره اسلامی در قالبی کهنه همچنان ثابت مانده بود و دیگری دری که گونه گفتاری فارسی میانه بود و در دربار، زبان گفتاری رسمی بود. این دو در آغاز تفاوتی با هم نداشتند، اما در مدتی که گونه نوشتاری ثابت مانده بود، گونه گفتاری دچار تغییر شد که در پایان دوره ساسانی تفاوت بین این دو آشکار شد و لازم بود گونه گفتاری نامی دیگر برگزیند (لازار، ۱۳۸۴: ۷۹ و ۸۵). افزون‌بر گفته ابن‌مففع، دلایل دیگری بر وجود گونه دری فارسی میانه در کنار گونه نوشتاری، یعنی پهلوی وجود دارد؛ از جمله اینکه خود واژه «دری» که در فارسی میانه هم به کار می‌رفت، به معنی دربار و پایتخت بود و در واقع به گونه‌ای از فارسی میانه که در تیسفون صحبت می‌شد، اشاره می‌کرد. همچنین وجود برخی عبارات دری در کتاب‌های عربی و انتساب آن به پادشاهان ساسانی نشان می‌دهد چنین گونه متمایزی از فارسی میانه وجود داشت (صادقی، ۱۳۵۸: ۲۵). تمایز بین این دو گونه در اوایل دوره اسلامی که فارسی میانه به فارسی تبدیل شده بود نیز همچنان ادامه یافت و زبان گفتاری فارسی میانه در روند تحول خود به فارسی، به دو شکل تحول یافته بود؛ یکی گونه جنوبی که نمونه آن را در متون فارسی یهودی یا ترجمه قرآن قدس می‌بینیم، و دیگری گونه شمال شرقی که در خراسان رشد کرده، و شکل گرفته بود و به نام فارسی دری، مبنای شکل‌گیری فارسی ادبی بعد از اسلام شد.

از سوی دیگر از قرن ۴ میلادی به بعد، دگرگونی‌هایی در وضعیت زبانی رسمی ایران پدید آمد. با گسترش بیشتر فارسی میانه گفتاری، این زبان به دیگر مناطق ایران از جمله خراسان نیز گسترش یافت و جایگزین زبان پارتی در خراسان شد. طبیعی است که فارسی میانه در خراسان کوچک بر بستر زبان پارتی شکل گرفت و به شکل‌گیری گونه‌ای از فارسی میانه در خراسان انجامید که با گونه فارسی میانه رایج در جنوب و غرب ایران متفاوت بود. این گونه از فارسی میانه، که می‌توان آن را گویش شمالی فارسی میانه نامید، انبوهی از واژه‌ها را که از زبان‌های پیشین رایج در خراسان به‌ویژه پارتی گرفته بود، به همراه داشت؛ به تعبیری، پارتی سهم بزرگی در شکل‌گیری فارسی میانه شمالی داشت (لازار، ۱۳۸۴: ۱۲).

درباره زمان گسترش دری به خراسان، به نظر می‌رسد هم‌زمان با هجوم اقوام ترک‌زبان و حیونان به مرزهای شرقی پادشاهی ساسانی و سپاه‌یانی که برای مقابله با این اقوام مهاجم در خراسان مستقر شده بودند، نفوذ دری به خراسان آغاز شده‌است و این روند سبب شد زبان پارتی در منطقه خراسان تا پایان دوره ساسانیان، عملاً از میان برود و دری جایگزین آن شود. گسترش دری به بلخ و فرارود که در همین دوره آغاز شده بود، در زمان خلافت اسلامی تشدید، و در اوایل دوره اسلامی، فارسی دری جایگزین بلخی، سغدی و احتمالاً زبان‌های دیگری در شمال افغانستان و فرارود شده بود (لازار، ۱۳۸۰: ۵۱۵؛ صادقی، ۱۳۵۸: ۴۱). اما نزدیک به دو قرن طول می‌کشید تا دری از سطح یک زبان گفتاری عامیانه، به سطح زبان فرهنگی و ادبی فراگیر، و پس از آن به زبان علم و حکومت برکشیده شود. هم‌زمان می‌بایست این زبان به یکپارچگی رسیده، و تثبیت می‌شد؛ زیرا خود فارسی دری در خراسان گونه‌های محلی مختلفی

داشت و زبان دری ادبی در آغاز مبتنی بر این گونه‌های محلی بود، به ویژه گونه‌های محلی فرارود که شعر فارسی، نخست در آنجا جوانه زد و چنان‌که از واژگان آن‌ها پیداست، واژه‌هایی داشتند که در دیگر مناطق ایران شناخته شده نبود و «لغت فرس اسدی» نیز دقیقاً با هدف شرح و توضیح این واژه‌ها برای خوانندگان نواحی غربی ایران نوشته شده بود (لازار، ۱۳۸۰: ۵۲۰). سپس با گسترش فارسی دری در غرب ایران، این زبان عناصر واژگانی جدیدی از عربی گرفت و روند هم‌آمیزی پیشین از میان رفت.

۱-۲. خاستگاه‌های وام‌گیری در فارسی خراسانی

با توصیفی که از موقیت جغرافیایی و تاریخی خراسان و چگونگی شکل‌گیری و تحول فارسی در این منطقه بیان شد، باید این نکته روشن شود که خاستگاه وام‌گیری‌های واژگانی در فارسی خراسان چگونه بوده‌است. به طور کلی وام‌گیری محصول تماس زبانی است و تماس زبانی یعنی انتقال ویژگی‌های زبانی از یک زبان به زبان دیگر که شامل ایجاد ساخت‌های زبانی جدید در اثر برداشت سخنگویان زبان، از زبان مبدأ نیز می‌شود (Thomason, 2003). تماس زبانی به دو گونه کلی می‌تواند انجام گیرد، یکی تماس با حفظ زبان اصلی (وام‌گیری) که سخنگویان یک زبان ویژگی‌های خارجی زبان دیگری را در زبان خود می‌پذیرند؛ دیگری تماس زبانی که منجر به تغییر زبان می‌شود و آن را تأثیر زبان قشر زیرین نیز می‌نامند. در این حالت سخنگویان زبان، یک زبان جدید را می‌پذیرند، اما یا کامل آن را فراموش می‌گیرند و یا عناصری از زبان قبلی خود را در زبان جدید وارد می‌کنند (Ring & Eska, 2013: 318). در مورد فارسی خراسانی، در آغاز تماس زبانی از نوع دوم

انجام گرفته است؛ زبان یا زبان‌های اصلی این منطقه - که حکم زبان قشر زیرین را داشتند و احتمالاً گونه‌هایی از پارتی یا زبان‌های دیگری بوده‌است - از میان رفته‌است و زبان جدید فارسی جایگزین آن شده‌است، اما عناصری از زبان یا زبان‌های قبلی در زبان تازه‌پذیرفته فارسی باقی مانده‌است. در روند تحولات بعدی، فارسی خراسانی در تماس با دیگر زبان‌های ایرانی پیرامون خود نیز بوده‌است و دور نیست که از این طریق نیز از این زبان‌ها تأثیراتی پذیرفته باشد.

در این چهارچوب، گونه‌ای از فارسی که در خراسان جایگزین پارتی شد و از برخورد با زبان‌های رایج در آن منطقه شکل گرفت که دری نامیده شد، در واقع گونه‌ای زبان عام^۱ بود که عموماً این ویژگی‌ها را برای آن برمی‌شمارند (Hock, 1991: 485):

۱. زبان‌هایی که زبان عام را می‌سازند، گونه‌های گفتاری از زبان‌های نزدیک به هم هستند که در تماس با هم قرار می‌گیرند و سخنگویان این زبان‌ها فهم متقابل از زبان همدیگر دارند. ۲. به دلایل فرهنگی و سیاسی، گونه‌های زبانی درگیر در شکل‌گیری زبان عام، از اعتبار و پایگاه اجتماعی یکسانی برخوردارند. ۳. سخنگویان این زبان‌ها از هیچ زبان خارجی برای ایجاد ارتباط بین خود استفاده نمی‌کنند. به نظر می‌رسد این شرایط درباره فارسی دری در خراسان صدق می‌کند و به‌راستی ویژگی‌های یک زبان عام را داراست.

یکی از نمودهای اصلی تماس زبانی، وام‌گیری واژگانی است که به معنی پذیرفتن واژه‌هایی خاص یا مجموعه‌ای از واژگان از یک زبان دیگر و یا از گویش دیگری از همان زبان است. معمولاً این روند با وام‌گیری واژگانی خاص آغاز می‌شود، اما ممکن است به وام‌گیری واجی، ساخت‌واژی یا نحوی نیز بیانجامد (Hock,

^۱ Koiné

380: 1991). وام‌گیری از گوش‌های یک زبان یا زبان‌های نزدیک به هم می‌تواند تأثیر عمیق‌تری نسبت به وام‌گیری از زبان بیگانه داشته باشد. مهم‌ترین تفاوت بین وام‌گیری خارجی و وام‌گیری گوش‌ی در آن است که در وام‌گیری گوش‌ی، همگونی عناصر وام‌گرفته خیلی آسان‌تر انجام می‌گیرد و همین امر، شناسایی و بررسی آن‌ها را نیز دشوارتر می‌سازد (Hock, 1991: 388). در مورد فارسی خراسانی، وام‌گیری واژگانی یا از زبان پارتی به‌عنوان زبان قشر زیرین انجام گرفته‌است که این مورد را در فارسی ادبی هم به‌روشنی می‌توان دید و یا از زبان‌هایی که بعد از شکل‌گیری فارسی دری با آن‌ها در تماس بوده‌است، مانند سغدی و بلخی در گذشته، و پشتو و بلوچی و گوش‌های مرکزی در دوره‌های نوین، وام‌گرفته‌است.

ملاک تشخیص وام‌واژه‌ها البته ویژگی‌های آوایی و تفاوت‌هایی است که از نظر آوایی بین فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی وجود دارد. در مورد این ویژگی‌ها در منابع مختلف، مطالب بسیاری مطرح شده‌است که در بررسی وام‌واژه‌ها به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد.^۲

۲. پیشینه تحقیق

وجود عناصر پارتی در فارسی دری ادبی، از دیرباز مورد توجه پژوهشگران زبان فارسی و زبان‌های ایرانی بوده‌است و در بررسی واژگان فارسی نیز گاه‌وبیگاه به خاستگاه پارتی یا سغدی چنین واژه‌هایی اشاره شده‌است. در این میان، تنها چند پژوهش است که به‌طور اخص به بررسی این وام‌واژه‌ها در فارسی ادبی پرداخته‌اند.

^۲ برای فهرستی از این ویژگی‌ها می‌توان به (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۸: ۱۸۲-۱۸۴) رجوع کرد.

لنتس^۳ (1926) نخستین کسی است که در مقاله خود، به این موضوع پرداخته، و واژه‌های پارتی را در شاهنامه بررسی کرده‌است. دیگری مقاله هنینگ^۴ (1939)، که تمام وام‌واژه‌های سغدی زبان فارسی در آن شناسایی و بررسی شده‌است. در این مورد در زبان فارسی نیز می‌توان از دو پژوهش نام برد، یکی مقاله زرشناس (۱۳۶۹)، که در آن به بررسی چند وام‌واژه سغدی در شاهنامه فردوسی پرداخته شده، و دیگری مقاله‌ای از جعفری دهقی و صدری (۱۳۹۰)، استکه خاستگاه بلخی چند واژه فارسی را نشان می‌دهد.

۳. تحلیل داده‌ها

در ادامه، فهرستی از برخی واژه‌هایی که ویژگی غیرفارسی دارند و وام‌واژه به شمار می‌آیند، آورده شده است، و در هر مورد بررسی می‌شود که چرا وام‌واژه‌اند و از کدامیک از زبان‌های ایرانی به فارسی خراسانی وارد شده‌است. واژه‌ها به ترتیب الفبای فارسی مرتب شده، و آوانویسی آن‌ها آن‌گونه که در منابع مورد استفاده آمده، ذکر شده‌است. به دلیل آنکه همه واژه‌ها از سه منبعی که در مقدمه اشاره شد، استخراج شده‌اند، از ارجاع پیاپی به این سه منبع پرهیز شده‌است.

۳-۱. اسپار / *espār* «بیل»

هم در فارسی افغانستان و تاجیکستان به کار می‌رود و هم در بیرجند به صورت *sepār* «آهن سرتیزی است که زمین را به آن شخم زنند». این واژه نه در هیچ‌یک از فرهنگ‌های فارسی آمده‌است و نه در گویش‌های جنوب غربی دیده می‌شود؛ در نتیجه

³ Lentz

⁴ Henning

نمی‌تواند فارسی باشد. البته شاهی از کاربرد آن در پارسی نداریم. برابر آن را از یک سو، در زبان‌های ایرانی شرقی نو می‌بینیم: شُغنی siporn، سریکلی sipur، روشانی səpōn، همه به معنی «خیش» (Morgenstierne, 1975: 74) و از سوی دیگر، در گوش‌های مرکزی: میمه‌ای espel «کفگیر»، esbâr «کسی که زمین را شخم می‌زند» (فتحی، ۱۳۹۲: ۱۹۶)، خوانساری esbâr «شخم زدن» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۰۱). در شمال افغانستان و در تاجیکستان این واژه می‌تواند وام‌گرفته از زبان‌های شرقی نو باشد. اما در مورد فارسی بیرجندی می‌توان گفت برگرفته از گوش‌های مرکزی، و یا بازمانده گوش قبلی بیرجند باشد که شبیه به گوش‌های مرکزی بوده است.

۲-۳. وِسنی / vasnī «هوو»

این واژه نخستین بار در لغت فرس اسدی (۱۳۱۹: ۵۲۳)، به معنی «زنی باشد که بر سر زن خواهند» آمده است و سپس در برهان قاطع (ذیل واژه) نیز نقل شده است. هم‌ریشه آن در اوستایی، به صورت ha.paθni- «همسر، رفیق» (Bartholomae, 1904: 1765) است که از پیشوند ha- «هم» و اسم paθni- «بانو» ساخته شده است. افزون‌براینکه آمدن این واژه در لغت فرس، نشانه وام‌واژه بودن آن است، نبودن آن در هیچ‌یک از گوش‌های جنوب غربی، دلیلی بر این مدعاست که در فارسی - از شاخه جنوب غربی - این واژه دراصل وجود نداشته است. اما در شماری از زبان‌های کرانه خزر مانند تاتی خلخال این واژه به صورت avasni دیده می‌شود. با توجه به اینکه این واژه برابر شناخته شده‌ای در زبان‌های ایرانی میانه شرقی مانند بلخی و سغدی

ندارد، پس وام‌واژه‌ای از زبان‌های کهن خراسان است که از طریق فارسی دری در فارسی خراسانی مانده‌است.

۳-۳. ایور / ewar «برادر شوهر»

این واژه، تنها در فارسی شمال افغانستان دیده شده‌است و نام خویشاوندی خاصی است که تنها در چند زبان ایرانی به کار می‌رود. برابر آن در فارسی وجود ندارد و در میان گویش‌های ایرانی نیز در زبان‌های کرانه خزر مانند تالشی xivar «برادرشوهر» (حاجت‌پور، ۱۳۸۳: ۲۰۶) و تاتی جنوبی hivar «برادرشوهر» (آل‌احمد، ۱۳۷۱: ۱۳۸) وجود دارد. در میان زبان‌های شرقی نیز فقط در پشتو lēvar «برادرشوهر» و آسی tiv «برادرشوهر» (Morgenstierne, 1927: 40) دیده می‌شود. مورگنستیرنه (همانجا) صورت (h)ēwar را برای فارسی کابلی نیز ارائه داده‌است. با این شرایط ewar، وام‌واژه‌ای است که وارد فارسی شمال افغانستان شده‌است؛ اما با داده‌های موجود دانسته نیست خاستگاه چنین واژه‌ای کدام‌یک از زبان‌های ایرانی بوده‌است.

۳-۴. بوج / buj «زنبور»

این واژه در جنوب خراسان و در مناطقی مانند بیرجند، قاین و طبس به کار می‌رود و در شمال افغانستان نیز رواج دارد. زمردیان (۱۳۶۸: ۱۳۳) صورت قاینی آن را bauj عنوان کرده‌است. در مقایسه با صورت فارسی میانه wabz «زنبور» (Mackenzie, 1971: 85) به دلیل داشتن j- پایانی در برابر z- در فارسی میانه، واژه اصیل فارسی نیست و ویژگی شمال غربی را دارد. شاهدی از برابر پارتی آن در دست نیست، اما با توجه به اینکه فارسی میانه z- برابر با ž- در پارتی است (نکته رضایی باغ بیدی، ۱۳۸۸: ۱۸۴)، بازمانده مستقیم پارتی هم نمی‌تواند باشد، ولی با توجه به اینکه

تقابل Z فارسی میانه در برابر j را در واژه‌های دیگری نیز می‌بینیم، به نظر می‌رسد، چنین واژه‌هایی خاستگاه پارتی داشته باشند که سپس Z آن‌ها به j تبدیل شده‌است. این تحول در بسیاری از گویش‌های مرکزی ایران نیز انجام گرفته‌است (Windfuhr, 1991). در هر صورت روند تحول آن را از صورت فرضی پارتی این‌گونه می‌توان بازسازی کرد: *wabj > *wabž.

۳-۵. پیش‌دار / pīš-dār «تیز، برنده»

این واژه در فارسی گناباد آمده‌است و با این معنی باید برابر با «پیشدار» در برهان قاطع (ذیل واژه) باشد: «حربه‌ای باشد بسیار بزرگ که از آهن و فولاد تعبیه کنند و بدان خوک و گراز کشند». به نظر می‌رسد واژه‌ای مرکب است که از دو جزء pīš «جلو» و dār «داس» ساخته شده‌است. dār برابر شمال غربی واژه dās «داس» در فارسی و گویش‌های جنوب غربی است، که شاهدی از آن در پارتی نداریم؛ اما در بیشتر گویش‌های شمال غربی آن را به همین شکل می‌بینیم: میمه‌ای dāre «داس» (فتحی، ۱۳۹۲: ۱۹۴)، جوشقانی dāre «داس» (Borjian, 2010). تقابل hr پارتی و r گویش‌های شمال غربی را در برابر s در فارسی در واژه‌های دیگر نیز می‌بینیم، بسنجید با پارتی puhr «پسر»، گویش‌های شمال غربی pur «پسر»، âr «آسیاب» در برابر فارسی «پسر» و «آس» (در آسیاب و دستاس). در نتیجه dār در pīšdār وام‌واژه‌ای است که هم می‌تواند خاستگاه پارتی، داشته، و هم بازمانده یک گویش شمال غربی که زمانی در این منطقه رواج داشته، باشد.

۳-۶. تیشک / tišk «گوساله ماده»

این واژه گونه‌های دیگری در مناطق مختلف خراسان ایران مانند بیرجند و قاین بصورت *tušgu*, *tušk* نیز دارد و همین‌طور گونه خاصی به صورت *turš* که همگی هم‌ریشه‌اند. برابر این واژه در فارسی میانه دیده نمی‌شود، اما در لغت فرس اسدی (۱۳۱۹ ۳۰۷)، به صورت توشک «بز جوانه بود» آمده‌است. برابر آن در بسیاری از گویش‌های ایرانی نیز وجود دارد، مانند میمه‌ای *tüšk* «جوجه»، تاتی و تالشی *toška* «بز نر یک‌ساله»، لری لرستانی *tüšk* «بز شش ماهه» (طاهری، ۱۳۹۱). در نتیجه این واژه نمی‌تواند فارسی باشد، بلکه یا وام‌واژه‌ای از پارتی است و یا چون در گونه‌های مختلف فارسی خراسانی به شکل‌های مختلفی آمده‌است، واژه‌ای گویشی است که یا از گویش‌های قدیم خراسان باقی مانده‌است و یا از گویش‌های پیرامون خراسان به فارسی خراسانی وارد شده‌است. (طاهری ۱۳۹۱). در ریشه‌شناسی برابر بویراحمدی واژه، با استناد به یکی از فرهنگ‌های کهن عربی به فارسی، صورت فارسی «توشتر» به معنی «بزغاله بزرگ‌شده» را ذکر کرده‌است که هرچند با واژه‌های یادشده در فارسی خراسانی هم‌ریشه است، اما برابر دقیق آن‌ها نیست.

۳-۷. جاج / jāj «گونه‌ای خار بیابانی»

در فارسی قایینی به معنی «گیاهی بیابانی است که دارای ساقه‌های نسبتاً درازی است و در گذشته پوست روی ساقه را می‌کنند و مغز آن را می‌خورند». این واژه در چند فرهنگ کهن فارسی مانند لغت فرس اسدی (۱۳۱۹: ۱۷۷) و برهان قاطع (ذیل واژه) به صورت ژاژ، «گیاهی بود که آن را کنگر گویند و تره دوغ کنند»، آمده‌است و در ترکیب فارسی کهن «ژاژخاییدن» نیز دیده می‌شود. ژاژ در فارسی به سبب داشتن *ž*,

وام‌واژه‌ای پارسی یا گویشی است و آمدن آن در لغت فرس نیز این موضوع را تأیید می‌کند. اما صورت جاج می‌تواند بازمانده همان واژه پارسی باشد که در فارسی به صورت ژاژ می‌بینیم. همچنان که در مورد *buĵ* «زنبور» دیدیم و در چند واژه دیگر نیز خواهیم دید. معادل پارسی *ž* در وام‌واژه‌های فارسی خراسان *ž* دیده می‌شود که باید بازمانده از پارسی *ž* باشد.

۳-۸. جَج / *jaj* «خارپشت»

این واژه را منابع مورد استفاده در فارسی بیرجند داده‌اند و بازمانده ایرانی باستان **jazū-* (بسنجید با اوستایی *-dužuka*، سنسکریت *-jáhakā*)، است و هم‌ریشه‌های بسیاری در زبان‌های ایرانی دارد. مانند لری بویراحمدی *zozūk*، بلوچی *jajuk*، ناینی *juju* (طاهری ۱۳۹۱). در فارسی به صورت «ژوزه» وجود دارد که به دلیل داشتن *ž*، وام‌واژه از پارسی است. با توجه به صورت فارسی میانه *(Mackenzie, zūzag)* (1971: 171)، صورت اصیل فارسی این واژه باید با *Z* بوده و واکه *u* داشته باشد؛ در حالی که در صورت *jaj* هم‌خوان *Z* را نمی‌بینیم و واکه میانی آن *a* است، از این رو نمی‌تواند فارسی باشد، و به دلیل داشتن واکه *a* به جای *ā* پارسی هم نمی‌تواند باشد. گویا وام‌واژه‌ای از یکی از گویش‌های کهن جنوب خراسان است. از سوی دیگر، به برابر بلوچی بسیار نزدیک است و با توجه به نزدیکی بیرجند به مناطق بلوچی‌زبان ممکن است وام‌واژه‌ای از بلوچی نیز باشد.

۳-۹. جدو / *jadū* «صمغ درخت»

اکبری شالچی این واژه را در فارسی طبس ذکر کرده‌است. در لغت‌نامه دهخدا هم صورت *ژد* «ماده چسبناک که از درخت و گیاه بیرون می‌تراود و لفظ عربی‌اش صمغ

است» به نقل از فرهنگ نظام آمده‌است و هم صورت ژد «صمغ و آن چیزی است چسبنده که از ساق درخت برمی‌آید» که در برهان قاطع (ذیل واژه) آمده‌است. با توجه به صورت فارسی میانه *zadūg* «صمغ درخت» (Mackenzie, 1971: 97)، پیداست که صورت اصیل فارسی واژه باید «زد / *zad*» باشد که در فرهنگ نظام آمده‌است و آنچه در برهان قاطع آمده‌است، به سبب داشتن *z̥*، وام‌واژه از پارتی است. اما صورت فارسی طبسی *jadu* البته می‌تواند وام‌گرفته از صورت پارتی باشد، اگر تحول متأخر *z̥* به *j* را که از آن صحبت شد، بپذیریم. هرچند نسبت به صورت پارتی که در برهان قاطع آمده‌است، پسوند *-ū* را هم اضافه‌تر دارد. از سوی دیگر، این واژه را در بیشتر گویش‌های مرکزی می‌بینیم: میمه‌ای *jad* «شیره» (فتحی، ۱۳۹۲: ۲۰۶)، جوشقانی *jat* «شیره‌ای که از تنهٔ برخی درختان می‌تراود» (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۴۸). با توجه به نزدیکی طبس به گویش‌های مرکزی می‌توان گفت این واژه بازماندهٔ گویش قدیم طبس و شاید شبیه گویش‌های مرکزی بوده‌است.

۳-۱۰. خُش / *xoš* «مادر شوهر، مادر زن»

این واژه، گونه‌های مختلفی در مناطق خراسان و شمال افغانستان دارد، بیرجند و قاین: *xoš*، گناباد *xāš*، شمال افغانستان *xošū*. صورت فارسی اصیل این واژه در متون کهن فارسی، به صورت *خُسُر* و *خسور* آمده‌است. اما صورت *خُش* نخست در لغت فرس (۱۳۱۹: ۲۰۶) به معنی «زن مادر» آمده‌است و پس از آن در برهان قاطع (ذیل واژه)، به صورت *خُش* و *خُشو* «مادرزن و مادرشوهر» باشد که شاید به نقل از لغت فرس ذکر شده باشد. این واژه که بازماندهٔ ایرانی باستان **hwasrū-* «مادرزن، مادرشوهر» است، در همهٔ زبان‌های ایرانی غربی یعنی گویش‌های ایرانی *s* میانی را

حفظ کرده‌است، مانند: بختیاری *xosi* (مددی، ۱۳۷۵: ۱۱۲)، خوانساری *xesri* (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۲۵۴). تنها در سغدی و پشتو است که این *s* به *š* تبدیل شده‌است. سغدی *γwš*، پشتو *xwāše* (Morgenstierne, 1927: 99). گویا این واژه نخست از سغدی به فارسی دری راه یافته، و در فارسی خراسان نیز باقی مانده‌است. هرچند شباهت خاصی بین گونه‌ای که در گناباد به کار می‌رود با آنچه در پشتو می‌بینیم نیز وجود دارد.

۳-۱۱. زاد / *zād* «سن، سن و سال»

این واژه در فارسی قاین دیده شده‌است. در فارسی قدیم برابری به صورت داد به معنی «عمر و سن و سال آدمی» دارد و در کنار آن، صورت زاد را به همین معنی هم می‌بینیم که در ترکیب: به‌دادبرآمدن / به‌زادبرآمدن «سالمندشدن» نیز دیده می‌شود (برهان قاطع، ذیل واژه‌ها). صورت فارسی میانه *dād* «سن» (Mackenzie, 1971: 23) و برابر آن در گویش‌های لری مانند بختیاری *dâ* «سن» (مددی، ۱۳۷۵: ۱۱۷)، نشان می‌دهند صورت اصیل فارسی همان «داد» است. اما *zād* می‌تواند صورت شمال غربی در برابر جنوب غربی *dād* باشد. تقابل *Z* شمال غربی در برابر *d* جنوب غربی را در چند واژه در گویش‌های ایرانی می‌بینیم، مانند فارسی میانه *dān*- ماده مضارع «دانستن»، در برابر پارتی *-zān*، یا *dūmâ* «داماد» در گویش‌های جنوب غربی در برابر *zūmâ* در گویش‌های شمال غربی (درباره این ویژگی آوایی نک: Korn, 2003). پس *zād* وام‌واژه‌ای است که یا از پارتی گرفته شده یا واژه‌ای بازمانده از یک گویش شمال غربی است که پیش‌تر در جنوب خراسان رواج داشته‌است. با توجه به اینکه صورت *zād* در چند متن کهن فارسی مانند تاریخ بیهقی، تاریخ بلعمی،

فارسانامه ابن بلخی (نک: لغت‌نامه) آمده‌است، و از سوی دیگر شواهدی از آن در گویش‌های شمال غربی نداریم، می‌توان گفت *zād* در این گونه از فارسی خراسانی، وام‌واژه‌ای از پارتی است.

۳-۱۲. خدی / *xedī* «با»

حرف اضافه‌ای است به معنی «با» که در شمال خراسان ایران در تربیت حیدریه و در هرات در افغانستان کاربرد دارد. در لغت‌نامه و هیچ‌یک از فرهنگ‌های فارسی نیامده‌است، اما برابر آن در بیشتر گویش‌های مرکزی دیده می‌شود و در همه آن‌ها نیز حرف اضافه به معنی «با» است: میمه‌ای *xâ* (فتحی، ۱۳۹۲: ۸۸)، یهودیان کاشان *xode* (Borjian, 2012a) و فریزندی *xai* (Christiensen, 1930: 194). از نظر ریشه‌شناختی، این حرف اضافه بازمانده از ایرانی باستان **hada* «با» است که بازمانده آن در همه زبان‌های ایرانی، حرف اضافه به معنی «با» است: فارسی باستان *hadā* «با»، اوستایی *hadā/haða*، سغدی *ḏ*، پارتی *ad*، پشتو *la* (Mayerhofer, 1996: 719). با توجه به اینکه در صورت پارتی و سغدی *x-* آغازی را نمی‌بینیم، پس *xedī* نمی‌تواند برگرفته از پارتی یا سغدی باشد و وام‌واژه‌ای گویشی است که از گویش‌های قدیم خراسان باقی مانده‌است.

۳-۱۳. گیسِه / *gīsa* «بز ماده یک‌ساله»

این واژه در بیرجند به معنی «بز ماده دو یا سه ساله» و در قاین به معنی «بز یک‌ساله» وجود دارد. در لغت‌نامه دهخدا (ذیل واژه) نیز به صورت گیسِه مهر «بزغاله دوساله» ماده که هنوز آبستن نشده باشد»، به‌عنوان واژه محلی گناباد و خراسان آمده‌است. برابر فارسی میانه *wahīg* «بزغاله» (Mackenzie, 1971: 86)، البته در فارسی

نمانده‌است، ولی در بختیاری به صورت **bīg** «بزغاله» (مددی، ۱۳۷۵: ۵۰) دیده می‌شود. اما صورت **gīsa** به دلیل داشتن **g**- آغازی و **s** میانی (در برابر **h** در فارسی میانه که یک ویژگی جنوب غربی است)، نه می‌تواند فارسی باشد و نه وام‌واژه پارتی. در واقع، تبدیل **w**- ایرانی باستان به **g**- از ویژگی‌های گویش‌های منطقه جنوب شرق ایران است و برابر این واژه در گویش‌های این منطقه این موضوع را تأیید می‌کند: خوری **gisa** «ماده بز از یک سال به بالا»، بلوچی **gwask** «گوساله»، بشکردی شمالی (جنوب کرمان) **gwask**، فینی (شمال بندرعباس) **gisa** «بزغاله ماده» (طاهری، ۱۳۹۵: ۱۰۰). در نتیجه پیداست که این واژه، وام‌واژه‌ای برگرفته از گویش‌های رایج در جنوب استان خراسان، مانند خوری یا بلوچی است.

۳-۱۴. هم‌زلف / **hamzolf** «باجناق»

این واژه در بخش‌های جنوبی استان خراسان و در شهرهایی مانند بیرجند و قاین به کار می‌رود. در فارسی و برخی از گویش‌های ایرانی از واژه «باجناق» برای این مفهوم استفاده می‌شود. و اما دیگر گویش‌های ایرانی واژه‌های دیگری به معنی «باجناق» دارند: گویش‌های لری مانند بویراحمدی **homrīš** (طاهری، ۱۳۹۵ الف: ۲۳۷)، افتری سمنان **bâja** (همایون، ۱۳۷۱: ۹۸)، میمه‌ای **hombâja** (فتحی، ۱۳۹۲: ۲۰۵). صورت **hamzolf** تنها در منطقه خراسان به کار می‌رود و تنها برابر آن در بلوچی صورت **amzulp** «باجناق» (Korn, 2005: 350) دیده می‌شود. همچنین با توجه به همسایگی جنوب خراسان با مناطق بلوچی‌زبان، **hamzolf** می‌تواند وام‌واژه‌ای از بلوچی در فارسی جنوب خراسان باشد. ضمن اینکه گروه‌هایی از بلوچ‌زبان‌ها نیز در استان خراسان، در جنوب مشهد سکونت دارند.

۳-۱۵. هموه / hamvah «جاری، زن دو برادر نسبت به هم»

این واژه در فارسی قاین به کار می‌رود و در فارسی دیده نمی‌شود. برای مفهوم «جاری» در گویش‌های ایرانی دو گروه واژه وجود دارد، یکی واژه‌هایی که از ترکیب hom- «هم» و واژه‌ای به معنای «عروس» ساخته می‌شوند؛ مانند بویراحمدی hom-bavīg (طاهری، ۱۳۹۵ الف: ۲۳۷)، دیگری معادل شمال غربی واژه فارسی «جاری» که خود به دو گونه به کار می‌رود؛ یکی گونه‌ای که در گویش‌های مرکزی دیده می‌شود، مانند میمه‌ای yād (فتحی، ۱۳۹۲: ۲۳۸) از ایرانی باستان -yātar* «جاری»، و دیگری گونه‌ای که در سمنانی و مازندرانی وجود دارد، مانند افتری سمنان yāri «جاری» (همایون، ۱۳۷۱: ۱۰۶) از ایرانی باستان -yāθri*. واژه hamvah نیز از ترکیب پیشوند ham- و واژه vah «عروس» ساخته شده است. vah بازمانده از ایرانی باستان -wadu* است که در اوستایی به صورت -vaðu «بیوه» دیده می‌شود، و هم‌ریشه آن در فارسی میانه wayōdagān «عروسی» (Mackenzie, 1971:89)، و در فارسی بیوگ «عروس» و بیوگانی «عروسی» است که طبق قاعده w- فارسی میانه به b- تبدیل شده است. پس vah- به دلیل حفظ w- دوره میانه فارسی نیست و باید از یکی از گویش‌های شمال غربی باشد که w- را حفظ کرده است. برابر این واژه بیشتر در چند گویش مرکزی و به معنی «بیوه» دیده می‌شود: میمه‌ای viya (Borjian, 2012b)، یهودیان کاشان vive (Borjian, 2012a). به نظر می‌رسد homvah بازمانده از گویشی قدیم قاین باشد که به گویش‌های مرکزی نزدیک بوده است.

۳-۱۶. هنگه / henga «مجلس، جشن»

این واژه که در فارسی بیرجند و قاین، به معنی «مجلسی به مناسبت کار سنگینی باشد، هر جشن یا سوگواری سنگین» وجود دارد. در فارسی، برابر روشن و دقیقی ندارد و تنها در برهان قاطع (ذیل واژه)، در کنار معانی مختلفی که برای «هنگ» ذکر شده است، مانند «سنگینی، وقار؛ اراده و آهنگ، شکاف کوه و ...»؛ این واژه به معنی «قوم، قبیله، لشکر و سپاه» نیز آمده است که با این معنی می‌تواند با henga هم‌ریشه یا یکی باشد. اما نگارنده برابر دیگری از آن را در هیچ‌کدام از زبان‌های ایرانی نیافته است. تنها پیدا است که این واژه با واژه اوستایی -həngatay «انجمن، گردهم‌آمدن» هم‌ریشه است و می‌تواند واژه‌ای کهن باشد. ولی در نبود داده‌های کافی، خاستگاه این وام‌واژه در این گونه از فارسی خراسان دانسته نیست.

۳-۱۷. یام / yām «ظرف سفالی»

کاربرد این واژه تنها در کاپیسا، در شمال افغانستان دیده شده است و به معنی «ظرف سفالین بزرگی که در آن شراب و سرکه درست و صاف می‌کنند». به جز فارسی jām و فارسی میانه jām «جام» (Mackenzie, 1971:46)، و برابر آن در برخی از گویش‌های جنوب غربی (قس: بختیاری jom «کاسه»؛ مددی، ۱۳۷۵: ۹۴) که -j- آغازی دارند، برابر شناخته شده‌ای در پارسی، گویش‌های شمال غربی یا زبان‌های ایرانی شرقی ندارد. با توجه به داشتن -y- آغازی در برابر -j- فارسی و با توجه به منطقه رواج آن در شمال افغانستان باید وام‌واژه‌ای از یکی از زبان‌های ایرانی شرقی باشد.

۴. نتیجه‌گیری

در منطقه خراسان بزرگ، گونه‌هایی از زبان فارسی که بازمانده زبان فارسی در اوایل دوره اسلامی در این منطقه هستند، صحبت می‌شود. در این گونه‌ها، واژه‌هایی دیده می‌شوند که با نگاه تاریخی در چهارچوب زبان‌های ایرانی و واژه‌های اصیل فارسی نیستند؛ یعنی واژه‌هایی بازمانده از فارسی میانه نیستند؛ بلکه وام‌واژه‌هایی‌اند که خاستگاه‌های مختلفی دارند و یا بازمانده زبان‌های کهن منطقه خراسان‌اند. به نظر می‌رسد در بخش‌های شمالی خراسان ایران، زبان پارتی تا اواخر دوره ساسانیان رواج داشت؛ درحالی‌که در بخش‌های جنوبی‌تر، که امروزه بیرجند و قاین قرار دارند، وام‌واژه‌هایی دیده می‌شوند که به گویش‌های مرکزی شباهت دارند و گویا در این مناطق در گذشته گویش‌هایی شبیه مرکزی رواج داشته‌اند. در شمال افغانستان و تاجیکستان نیز قبل از رواج یافتن فارسی دری، گونه‌هایی از زبان‌های ایرانی شرقی صحبت می‌شدند که دست‌کم از رواج بلخی و سغدی در این مناطق شناخت داریم. خاستگاه دیگر این وام‌واژه‌ها زبان‌هایی‌اند که از گذشته تاکنون پیرامون خراسان رواج داشته یا دارند، مانند گویش‌های مرکزی و سمنانی در غرب خراسان، بلوچی در جنوب و پشتو در شرق. از سوی دیگر، بررسی بیشتر و دقیق‌تر این موضوع هم نیازمند بررسی وام‌واژه‌های بیشتری است و هم وام‌گیری در دیگر سطوح زبانی مانند ویژگی‌های آوایی و دستوری نیز باید بررسی شود. آنچه در این مقاله بررسی شده است گامی مقدماتی در بررسی این موضوع است. اهمیت چنین پژوهشی یک بُعد دیگر دارد و آن کمک به شناسایی واژه‌هایی در زبان فارسی است که از گونه‌های محلی دیگر زبان‌های ایرانی، وارد فارسی شده‌اند.

کتابنامه

کتابنامه

- آل احمد، جلال. (۱۳۷۰). *تات‌نشین‌های بلوک زهرا*، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.
- اسدی طوسی، ابونصر علی‌بن‌احمد. (۱۳۱۹). *لغت فرس*، به تصحیح عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس.
- اشرفی خوانساری، مرتضی. (۱۳۸۳). *گوش‌شناسی خوانساری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اکبری شالچی، امیرحسین. (۱۳۷۰). *فرهنگ گویشی خراسان بزرگ*، تهران: نشر مرکز.
- تبریزی، محمدحسین ابن‌خلف. (۱۳۴۲). *برهان قاطع*، به کوشش محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- جعفری دهقی، محمود؛ صدری، امیر عمادالدین. (۱۳۹۰). «وام‌واژه‌های پارسی در بلخی نو»، *زبان‌شناخت*، سال ۲، شماره ۲، صص ۱-۹.
- حاجت‌پور، حمید. (۱۳۸۳). *زبان تالشی*، گویش خوشابری، رشت: گیلکان.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۲۵-۱۳۵۷). *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
- رجایی بخارایی، احمدعلی. (۱۳۷۵). *لهجه بخارایی*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- رضایی باغبیدی، حسن. (۱۳۸۸). *تاریخ زبان‌های ایرانی*، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- زرشناس، زهره. (۱۳۶۹). «چند وام‌واژه سغدی در شاهنامه فردوسی»، *فرهنگ*، کتاب هفتم، صص ۲۹۳-۲۶۹.
- زرگری، رحمت‌الله. (۱۳۹۱). *تاریخ فرهنگ و هنر جوشقان قالی*، آبادان: پرسش.
- زمردیان، رضا. (۱۳۶۸). *بررسی گویش قاین*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- صادقی، علی اشرف. (۱۳۵۸). *تکوین زبان فارسی*، تهران: دانشگاه آزاد ایران.

طاهری، اسفندیار. (۱۳۹۱). «ریشه‌شناسی چند واژه از لری بویراحمدی»، *ادب پژوهی*، شماره ۲۰. صص ۷۵-۸۸.

— (۱۳۹۵ الف). *گویش لری بویراحمدی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

— (۱۳۹۵ ب). «ریشه‌شناسی چند واژه کهن از گویش‌های ایرانی»، *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، سال اول، شماره ۱، صص ۱۵۱-۱۶۸.

فتحی، شهلا. (۱۳۹۲). *گویش میمه‌ای*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فکرت، محمد آصف. (۱۳۷۶). *فارسی هرویی*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

لازار، ژیلبر. (۱۳۸۰). «ظهور فارسی نوین»، *در تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کیمبریج*، (ویراستار) ر. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

— (۱۳۸۴). *شکل‌گیری زبان فارسی*، تهران: هرمس.

مددی، ظهراب. (۱۳۷۵). *واژه‌نامه زبان بختیاری*، اهواز: نشر آیات.

همایون، همادخت. (۱۳۷۱). *گویش افتری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Bartholomae, C. (1904). *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg: Carl Debruner.

Borjian, H. (2010). "The Dialect of Jowshaqan, Part One: Phonology, Morphology and Syntax", *Iran and the Caucasus*, 14, 83-116.

—, (2012a). "Judeo-Kashani: A Central Iranian Plateau Dialect". *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 132, No. 1, pp.

—, (2012b). "Meyma, II. The Dialect", *Encyclopedia Iranica* → www.iranicaonline.org.

Boyce, M. (1975). *A reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*. Teheran-Liege: Brill.

Christensen, A. (1930). *Contributions à la dialectologie Iranienne*. Kobenhavn: Andr. Fred. Host.

- Henning, W. (1939). "Sogdian Loan-words in New Persian". *BSOS*, pp. 91-106.
- Hock, H. H. (1991). *Principles of historical linguistics*, Berlin: Walter de Gruyter.
- Korn, A. (2003). "Balochi and the Concept of North-Western Iranian", C. Jahani, A. Korn (eds.), *The Baloch and Their Neighbours. Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times*. Wiesbaden, pp. 49-6
- (2005). *Toward a Historical Grammar of Balochi*. Wiesbaden: Ludwig Reichert.
- Lentz, W. (1026). "Die Nordiranischen Elemente in der Neupersischen Literatursprache bei Firdosi". *ZII* 4, 251-316.
- Mackenzie, D. N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*, London: Oxford University Press.
- Mayrhofer, M. (1992, 1996, 2002). *Etymologisches Wörterbuch des Altindischen*. I-III, Heidelberg.
- (1996). *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*. Heidelberg: Carl Winter.
- Morgenstierne, G. (1974). *Etymological vocabulary of the Shughni group*. Wiesbaden: Ludwig Reichert.
- (1927). *An etymological vocabulary of Pashto*. Oslo: I Kommissjon hos Jacob Dybwad.
- Ringe, D., & Eska, J. F. (2013). *Historical linguistics: Toward a twenty-first century reintegration*. Cambridge University Press.
- Thomason, S. G. (2003). "Contact as a Source of Language Change", Joseph, B., & Janda, R. (Eds.). (2008). *The handbook of historical linguistics*, Blackwell.
- Windfuhr, G. (1991). "Central Dialects", *Encyclopedia Iranica*, vol. V, Fasc. 3, pp. 242-252.

Notes on Iranian Loanwords in Khorasani Persian

Esfandiar Taheri
University of Isfahan

Abstract

Khorasani Persian is a variety of Persian spoken in the Iranian province Khorasan, Tajikistan and northern Afghanistan, are remnants of Dari Persian which formed and developed in the beginning of the Islamic period in great Khorasan area. There are some words in the Khorasani Persian which cannot be considered as Persian-origin words historically point of view, because of their Linguistic features they are loanwords from other Iranian languages spoken in Khorasan before the domination of Dari Persian in this area. After an introduction on the formation and spread of Dari Persian in Khorasan, the languages were spoken in the area before the spread of Persian such as Parthian, Sogdian and other unknown Iranian languages, and some notes on the possible origin of the loanwords, the aim of this paper is to examine some Iranian loanwords in Khorasani Persian and their linguistic features, in order to demonstrate which Iranian language may be the origin of the loanwords.

Keywords: Persian, Khorasan, Loanword, Borrowing, Language Contact